

(ذکر مجملی از احوالات اعلیحضرت)

(احمد شاه که قبل از سلطنتش رو داده است)^۱

و آن اینست که نیاکان احمدخان متوطن و متمکن ملتان بوده و ولادت وی در آنجا رو نموده و از سبب بعضی حوادث در کودکی با پدرش محمدزمانخان در قندهار و از آنجا وارد هرات گردیده مسکن گزیده و بعد از چندی با ذولفقار خان برادر خود گرفتار قید غلجائیان شده در قندهار زندانی بوده تا که اعلیحضرت نادرشاه افشار قندهار را مسخر کرده ایشان را از محبس برآورده مورد الطاف و وجه مؤنت شان را باندازه کفاف معین فرموده مأمور اقامه مازندران نمود و احمد خان بملازمت رکاب نادری اختصاص یافته خدمات شایسته بتقدیم همی رسانید و همواره بحضور اعلیحضرت نادرشاه می بود و او از وی بسی رضامندی و خورسندی می نمود چنانچه در اکثر مجالس بار عام بامراء و ندمای خود می گفت که در ایران و توران و هندوستان مردی چون احمد خان حمیده خصال و پسندیده افعال ندیدم و او را با سه چهار هزار سوار از طائفه ابدالی که حال معروف به درانیست از خیمه و سرپرده خویش کنار نمی فرمود و از آنجا که آثار بزرگی از چهارش ظاهر بود روزی اعلیحضرت نادرشاهش پیش خوانده بوی گفت که نشان سروری از جبه ات هویداست و پس از من بر سریر حکمرانی خواهی نشست اینرا گفته گوش او را بیاد داشت قول خویش بدست خود مالش داد و گفت که پس از من رعایت حقوق مرا نموده با اولادم برفق و مدارا سلوک نمائی و آخر الامر بسایق (ارباب الدول ملهمون) چنان شد که اعلیحضرت نادرشاه گفته بود.

(ذکر سلطنت اعلیحضرت احمدشاه)

(سدوزائی شعبه درانی)^۲

آنگاه که بر اعلیحضرت نادرشاه از سبب مکحول نمودن فرزندش رضاقلی میرزا خوف و غضب مستولی گشته هرروز احاد و افراد قزلباشیه و افشاریه را بقتل می رسانید مردم ازین کردار او رنجیده خاطر شده اقوام خود او با علی قلی خان بن ابراهیم خان برادرش که حکومت هرات داشت سازش کرده مستعد و آماده قتل او شدند و در هنگامیکه موضع فتح آباد واقع دو فرسنگی خبوشان از مضافات مشهد مقدس اردوگاه اعلیحضرت نادری بود در شب یکشنبه یازدهم ماه جمادی الآخر سال (۱۱۶۰) هزار و یکصد و شصت هجری محمدخان قاجار ایروانی و موسی بیگ ایرلوی افشار ارومی بصلاح صالح خان قرقلوی ایبوردی و محمدقلیخان افشار ارومی کشکچی باشی و غیره جمعی از کشکچیان دائمی که پاسبان سرپرده اعلیحضرت نادری بودند بوقت نیم شب داخل خوابگاه او شده سرش را بریده در اردو انداختند و درین حالت یکی از خدام حرم اعلیحضرت نادرشاه احمد خان را ازین قضیه آگاه نموده او با سه هزار سوار از دسته ابدالی و سوار اوزبکیه تن بصلاح آراسته تا بامداد پاسداری حرم شاهی را کرده و صبح هنگام با گروهی از اوباش قزلباش و اشرار افشار که دست بتاراج اموال پادشاهی کشوده بودند در آویخته ایشان را هزیمت داد و مال و منال همه را بتصرف آورد و بانوی حرم اعلیحضرت نادرشاه بجایزه این خدمت از دو قطعه الماس که بکوه نور و دریای نور معروف و مشهور و از محمدشاه کورگانی به اعلیحضرت نادرشاه رسیده و در بازو بند حرمش می بودند کوه نور را با یکدانه فخرج بی نظیر به احمد خان عطا نمود و احمدخان با سوارة افاغنه ابدالی راه قندهار برگرفته و متعرض حاکم و شهر هرات نشده وارد نادرآباد قندهار گشت^۳ و باستصواب آرای بزرگان طوایف ابدالی خصوصاً حاجی جمال خان بارکزائی که بقوت و مکتت از همه برتری

^۱ بقرار بیان صاحب کتاب تاریخ احمدی

^۲ از قرار نوشته تاریخ جهانکشی ری

^۳ بقرار نوشته صاحب کتاب تاریخ سلطانی

داشت کلاه سروری بر سر نهاد و درینحال صابرشاه نام فقیری گیاه سبزی را بعمامه اش نصب کرده گفت این جیغۀ تست و تو پادشاه دورانی و ازینجا اعلیحضرت احمد شاه اقوامش را که معروف بابدالی بودند بدرانی موسوم ساخت و بر تخت سلطنت نشسته بامور جهانبانی پرداخته بگی خان بامیزائی را بلقب شاه ولیخان اشرف الوزراء و منصب وزارت سرافراز نموده سردار جهان خان فوفلزائی را بخطاب خان خانان و میرزن و منصب سپهسالاری و شاه پسند خان را بامیر لشکر نامور فرمود و همچنین هریک از اعیان طوایف درانی را فراخور حال بمنصب و خدمتی سربلند گردانید و از اتفاقات حسنه در چنین وقت که اعلیحضرت احمدشاه اعلان سلطنت نمود تقی خان اخته بیگی از سرداران اعلیحضرت نادری با نواب ناصر خان حاکم کابل و پشاور مالیات چندساله هر دو مملکت را که^۱ بیست و شش کرور روپیه بود حمل داده برای اعلیحضرت نادرشاه می بردند وارد قندهار شدند و اعلیحضرت احمدشاه این گنج رایگان را از عطایای حضرت یزدان دانسته ضبط کرد و ناصرخان چند روز نظر بند گردیده آخرالامر باریاب حضور اعلیحضرت احمد شاه شد و پس از چندی بحکم او وبقولی از قندهار گریخته در پشاور رفت و افواج مقیمه اطراف و نواحی آنجا را فراهم آورده مصدر شورش گردیده تاخت و تاز آغاز نهاد و طبل خودسری باآواز در آورد.

(ذکر سکه و مهر اعلیحضرت احمدشاه)

(و توجه او بجانب کابل و پشاور)^۲

چون اعلیحضرت احمدشاه آن نقدینه باد آورد را مالک شد همه را کداخته بنام خویش مزین و بدین بیست مسبع و مروج گردانید

حکم شد از قادر بیچون به احمد شاه * * * سکه زن بر سیم و زر از پشت ماهی تا بماه

و در خاتم خود این عبارت را نقش فرمود (الحکم لله یا فتاح) احمد شاه درانی و صورت مهرش را طاؤسی شکل مدور و مطول کردن صراحی نما ساخته فرامین و احکام بدان شرفیاب گردید و پس از انتظام مهم قنذار و نظم و نسق امور آن دیار بعزم کشور کشائی و تنبیه ناصر خان با لشکر شایان قندهار روی تسخیر بسوی کابل و پشاور آورده وارد غزنین شد و حاکم آنجا که از طرف اعلیحضرت نادرشاه مأمور حکومت بود بمحاربه برخواسته مغلوب گشت و اعلیحضرت احمد شاه حکومت غزنین را بیکی از معتمدین خویش مفوض داشته خود راه کابل پیش گرفت و حاکم کابل که دست نشانده ناصر خان بود تاب مقاومت در خود ندیده جانب پشاور فرار نمود و اعلیحضرت احمدشاه داخل ارگ کابل شده از تنظیم و تنسیق امور نزدیک و دور این ولایت جیش بجانب پشاور بجنبش در آورد و هنوز لشکرش در راه و جاده پیما بود که ناصر خان مستعد جنگ شده نخست آهنگ قتال عبدالصمد خان محمدزائی که عمده زمین داران پشاور و رئیس ملک دو آب و اشغرنر یا هشت نگر واقع شانزده گروهی جانب شمال پشاور بود کرده بر سر او تاخته محاربه خفیفی رو داده عبدالصمد خان که توجه اعلیحضرت احمدشاه بجانب پشاور آگاه گردیده بود از دوآبه گریخت روی امید بسوی اردوی او آورد و ناصرخان اکثر از بازماندگان او را بقتل رسانیده جانب پشاور مراجعت کرد و عبدالصمد خان بقرب جلال آباد بلشکر سردار جهانخان خانان و سپهسالار که مقدمه الجیش بود ملحق گشته همراه او روانه پشاور شد و آنگاه که بنزدیک پشاور رسیدند ناصرخان نیروی مقاتلت در خود ندیده از پشاور گریخته و از معبر اتک گذشته در ملک هزاره چچ پناه برد و اعلیحضرت احمدشاه که عزم تسخیر پشاور داشت بدون رزم متصرف شده آن قدر درنگ فرمود که سران ملک و سرداران اقوام افغانه نواحی و اطراف پشاور باریاب حضور وی گشتند و سر بر خط فرمان نهاده مطیع و منقاد گردیدند و در خلال رتق و فتق امور مهمه محال پشاور سردار جهانخان سپهسالار را با لشکر کافی بتعاقب ناصرخان نامزد فرمود چنانچه مشارالیه در حینیکه اعلیحضرت احمدشاه در انتظام مهم پشاور و اطراف آن اشتغال داشت راه هزاره چچ بر گرفته و از نهر اتک عبور کرد و ناصر خان را پای ثبات لغزیده از آنجا نیز فرار کرده در لاهور قرار گرفت و مال و منالش بتصرف

^۱ بقرار مندرجه تشکده آذر

^۲ بقرار نوشته صاحب کتاب تاریخ سلطانی

لشکر پادشاهی در آمده سردارجهانخان بهمین قدر اکتفا کرده رایت مراجعت بجانب پشاور افراشت و بعساکر شاهی ملحق گردیده فیضیاب رکاب ظفر انتساب شد و اعلیحضرت احمدشاه درین یورش بضبط و ربط ولایاتیکه اعلیحضرت نادرشاه از مملکت هند جدا و ضمیمه ممالک مقبوضه خویش کرده بود اکتفا نموده همه ولایات را منظم و در هر جا شخص متعددی را مأمور فرمود با قدری از لشکر استحکام داد و با بقیه اردو جهت انجام بعضی مهام از پشاور روی مراجعت بسوی قندهار نهاد و پس از ترتیب امور و تنظیم نزدیک و دور باز عزم تسخیر لاهور را تصمیم داده رو براه نهاد.

(ذکر یورش دوم اعلیحضرت)

(احمدشاه بجانب لاهور و هند بتائید آله)^۱

این دفعه در سال هزار و یکصد و شصت و یک بقصد تسخیر لاهور و هند از قندهار با سی هزار سوار جرار و پیاده کارزار براه کابل و پشاور رهسپار آندیار گشت و آنگاه که از رود اتک و جیلم در گذشته بنواحی لاهور رسید میرپهلوی مخاطب به شهنواز خان بن زکریا خان ناظم لاهور که قبل از نزدیک شدن اعلیحضرت احمدشاه در آنجا از عزم و حرکتش آگاه گشته از اعلیحضرت محمد شاه کورگانی کمک خواسته بود و تا این وقت که اردوی اعلیحضرت احمدشاه در نواحی لاهور رسید اختر اقبال ناظم لاهور از حسیض وبال بر نیامده پرتوی بر گونه احوالش بینداخت لاجرم از عدم نیروی مقاتلت تاب مقاومت در خود ندیده از لاهور بجانب شاهجهان آباد گریخت و اعلیحضرت احمدشاه با سپاه داخل شهر لاهور شد واضح اقوال اینکه میرپهلوی حیات الله خان ملقب به شهنواز خان بواسطه وزیر الممالک قمر الدین خان خالوی خود از دارالخلافه امداد طلبیده خود با لشکر لاهور بعزم مدافعه بیرون شده کنار نهر چناب را عسکرگاه ساخت و اعلیحضرت احمدشاه با ده هزار سوار بوقت طلوع صبح کاذب ایلغار کرده از گذریکه چند فرسنگ از هردو لشکرگاه دور و منحرف بود گذشته روی تسخیر بسوی لاهور آورد و شهنواز خان ازین رشادت اعلیحضرت احمدشاه لب حیرت بدنندن گزیده تمام ساز و برگ خویش را گذاشته با چند تن از خاصانش راه فرار بجانب شاهجهان آباد دهلی پیش گرفت و بامدادان لشکریانش از گریختن وی آگاه گشته خواستند که راه گریز بگیرند که اعلیحضرت احمدشاه در رسید و همه احوال و اقبال اردویش را با توپخانه و قورخانه متصرف شده افواج او جریده جان و کسسته عنان افتان و خیزان رهسپار وادی حرمان شدند و اعلیحضرت احمدشاه روز دیگر با بقیه لشکر که نیز از نهر گذشته بودند داخل لاهور شد و از متصرف شدن لاهور و بدست آمدن اسباب و ادوات نامحصور بسی بر مکت و حشمتش افزود و همه راجگان ولایات پنجات حاضر آمده فیض رکاب بوسی حاصل کردند و از آنسوی اعلیحضرت محمد شاه کورگانی که اعلیحضرت احمدشاه پسر خود را با وزیر الممالک قمر الدین خان اعتماد الدوله و نواب ابو منصور صفدرجنگ و غیره امراء و راجگان صوبه اجمیر که تعداد همه سران سپاه بدو صد و پنجاه تن منتهی می شد و لشکر آراسته چنانچه از پیش رقم شده آمد بالتماس میرپهلوی حیات الله خان مخاطب شهنواز خان بعزم مدافعه و مقابله اعلیحضرت احمدشاه درانی از شاهجهان آباد گسیل فرمود بوده و بعد از براه افتادن لشکر مذکور کبری سنگه راجه جیپور و زمینداران سهرند^۲ چون جمال الدینخان تالپوری و رای کله زمیندار چکر و انواله و سنگه جیت زمیندار پتیاله و غیره بفرمان اعلیحضرت محمد شاه داخل اردوی شهزاده شدند و هم عبدالله خان و فیض الله خان پسران علی محمد خان روهیله حاکم سهرند که بطریق یرغمال در شاهجهان آباد بودند بهمراکابی وزیر الممالک قمر الدین خان اعتماد الدوله مامور گردیده راه دفع اعلیحضرت احمدشاه بر گرفتند و شهزاده با افواج ملتزمه رکاب خویش همراه همی پیمود که شهنواز خان ناظم لاهور از راه فرار باردوی شهزاده ملحق گردیده مغلوبیت خویشتن و صولت و شجاعت دلیران لشکر شکن افاغنه را از راهیکه اورا بجبن و بددلی و بیعقلی منسوب نسازند چنان شرح داد که از مبالغه وی سران لشکر دولت کورگانیه بهراس و تزلزل افتاده و از جانب دیگر علی محمدخان روهیله حاکم سهرند نیز از هیبت و سطوت اعلیحضرت احمدشاه سهرند را ترک کرده راه گریز بر گرفت و از دریای

^۱ بقرار بیان خزانه عامره و تاریخ احمد و تاریخ سلطانی

^۲ سهرند : حال مشهور به سهرند

جون عبور کرده براه^۱ سهارنپور روانه انواله و بسولی کر وطن خویشان شد و از وقوع این سانحه رعب امرای کورگانیه افزون تر شد وزیر الممالک قمر الدینخان اعتماد الدوله عیال و احمال و ائقالیکه با خود داشت از بیم لشکر افغان بسهرند فرستاده هر دو تن پسران علی محمد خان مزبور را که در شاهجهان آباد بسبیل یرغمال بودند و چنانچه رقم گشت با خود آورده بود نیز بجای پدرش شان بحراست سهرند و حمایت عیال و اموال خویش گماشت و خود با شهزاده و افواج سواره و پیاده بآهنگ جنگ از سهرند گذشته در کنار نهر ستلج بگذرگاه باحی واره فرود آمده عسکرگاه ساختند و اعلیحضرت احمدشاه اردوگاه او را معاینه کرده با سی هزار سوار جرار که با خود داشت براه لودیانه که منحرف از لشکر شهزاده بود عزم سهرند کرده روز سیزدهم ربیع الاول سنه ۱۱۶۱ هزار و یکصد و شصت و یک هجری داخل سهرند شده شهر را غارت کرده هر که را دست بشمشیر برد بکشت و پسران علی محمد خان روهیله را با عیال و اموال وزیر الممالک قمرالدین خان که در آنجا فرستاده بود و دیگر غنایم وافره بدست آورد و شهزاده ازین قضیه واقف گشته از کنار نهر ستلج روی بسوی سهرند آورده فوج شرقی و غربی و فوج غربی شرقی شد و از روز پانزدهم ربیع الاول تا روز بیست و هشتم ماه مدت چهارده روز در موضع مالوپور آتش قتال در اشتغال و رایات حرب استوار بود و در روز جمعه بیست و دوم ماه که روز هشتم مقاتله بود گلوله توب بخیمه که قمرالدین خان وزیر الممالک نماز جمعه را در کنار آن گذرانیده سرگرم وظیفه بود رسیده هلاکش ساخت و ازین قضیه راج کسری سنگه پسر جیسنگه سوائی را با دیگر راجگان اجمیر که دوازده هزار سپاه در تحت رایت داشتند کمر همت بر شکسته پشت بجنگ دادند و هریک از راه هزیمت رو بسوی مقام خویشان نهادند و باجود این دو رخنه بزرگ که کشته گشتن وزیر الممالک و پراکنده شدن دوازده هزار مرد پیکار از معرکه کارزار بودند و بحصار استواری شهزاده رخ نمودند پای استقامت شهزاده نلغزیده باتفاق معین المملک و دیگر پسران صفدر جنگ وزیر مردانه در محاربه بکوشید تا که از عوارض غریبه حادثه بلشکر اعلیحضرت احمدشاه احمدشاه درانی رخ داد و آن چنین بود که چند عراده بان^۲ از لاهور بدست آورده درین حربگاه با خود داشتند در عین گیر و دار آنها را بروی کار آوردند لیکن از بی وقوفی و عدم مهارت رو بسوی خود آتش دادند و بهمراهان خویش راه قتل و جرح کشادند و از صدور این واقعه با اینکه آثار فتح از دم شمشیر افغانه آشکار بود انکساری ببازوی اقتدار شاه درانی رخ نموده دانست که کاری از پیش برده نمی تواند برد لاجرم از راه دوربینی صلح اختیار کرده دست از کارزار کشیده و نهر سند را حد فاصله دولتین قرار داده از راه پشاور و کابل بقندهار مراجعت کرد و شهزاده نیز راه شاهجهان آباد بر گرفته معاودت کرد و اعلیحضرت محمد شاه کورگانی نظر بجان فشانی قمر الدینخان وزیر الممالک و استواری و پایداری میر منو معین المملک مفوض فرموده خودش یک ماه پس از انعقاد رشته مصالحه و فیصله دعوی پدرود جهان فانی کرده بدار البقا شتافت و شهزاده در عرض راه از فوت پدرش آگاه گشته با دل سوگوار داخل شاه جهان آباد شد و پس از طی بساط تعزیت بر تخت سلطنت جلوس فرموده صفدر جنگ را وزیر خویش قرار داد.

ادامه دارد

^۱ سهارنپور: سارنپور

^۲ بان: بلفظ هندی چیز بیست که بباروت پر کرده بمدد آتش بر فوج مخالف اندازند و آن بشکل هوایی باشد که آتش بازي معروفست ، از غیاط اللغات چنانچه در لفظ اهالی فرنگ راکت می گویند.